

تحلیل حقوقی قراردادهای مشارکت در تولید

در صنایع بالادستی نفت و گاز و قابلیت اعمال آن در حقوق ایران

مسعود امانی*

محمدحسین حمیدزاده**

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۲۷

تاریخچه صنعت نفت بیانگر آن است که کشورهای میزبان پس از تجربیات تلخ در نظام امتیازی سنتی و تحولات بین‌المللی در اواسط قرن بیستم، به نظام نوین سرمایه‌گذاری نفتی رو آوردند که با چارچوب قراردادهای مشارکت در تولید شناخته شده است. گفته می‌شود علت استقبال از این الگوی قراردادی، در ابتدا احترام آن به اصل حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی، سپس انعطاف‌پذیری و جذابیت در مؤلفه‌های مالی آن است. در این میان کشور ایران به‌رغم گذشت سال‌ها از انقلاب اسلامی، در به‌کارگیری انحصاری قرارداد بیع متقابل تأکید داشته و همچنان نسبت به قرارداد مشارکت در تولید به دیده تردید می‌نگرد. گفته می‌شود علت آن، نادیده گرفته شدن حاکمیت کشور بر منابع نفتی و الزامات قانونی است. مقاله حاضر تلاش نموده تا ضمن تحلیل حقوقی ارکان حاکمیتی و مالی الگوی مشارکت در تولید، مطلوبیت آن را روشن ساخته و سپس با بررسی مواضع قوانین حوزه نفت و گاز ایران، قابلیت اعمال این قراردادها را تبیین و پیشنهادات لازم را ارائه نماید.

واژگان کلیدی

قرارداد مشارکت در تولید، کشور میزبان، سرمایه‌گذار خارجی، قوانین نفت و گاز ایران

Amani.masoud@gmail.com

* دکترای حقوق خصوصی و مدرس دانشگاه تهران

hamidzadeh.hosein@gmail.com

** دانشجوی دکتری حقوق نفت و گاز دانشگاه شهید بهشتی تهران

مقدمه

امروزه نفت از مهم‌ترین منابع انرژی اقتصادی شناخته می‌شود، نیاز به این ماده حیاتی منجر به اتخاذ راه‌حل‌های گوناگونی از سوی کشورها گردیده است اما اینکه چه سیاست‌هایی را در پیش گیرند بستگی به توسعه‌یافته یا در حال توسعه بودن آنان دارد. در این میان کشورهای در حال توسعه به دلیل پرهزینه و ریسکی بودن پروژه‌های نفتی، از تأمین مالی و اجرای عملیات در سرزمین خود ناتوان‌اند، بنابراین منطقی است سرمایه‌گذاران خارجی واجد سرمایه و فناوری، امر تأمین مالی و اجرای عملیات را برعهده گیرند که به آن سرمایه‌گذاری خارجی نفتی^۱ گفته می‌شود. این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها خود به دو نوع سنتی و نوین قابل تفکیک است. در شیوه سنتی سرمایه‌گذاری که ۵۰ سال نخست قرن بیستم را شامل می‌شد، امتیازات گسترده‌ای به شرکت‌های آمریکایی-اروپایی اعطاء می‌گردید و در نتیجه آن عملاً انحصار تولید و عرضه نفت در بازار جهانی در اختیار آنان قرار داشت اما با اتمام جنگ جهانی دوم، عواملی همچون ملی‌گرایی در صنعت نفت و صدور قطع‌نامه‌های متعدد مجمع عمومی سازمان ملل در خصوص شناسایی حق حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی سبب شکل‌گیری نظام نوین سرمایه‌گذاری نفتی گردید. این شیوه سرمایه‌گذاری اولین بار با پیدایش قراردادهای مشارکت در تولید^۲ ارائه و شناخته شد، که در پی آن کشورهای زیادی با ملی نمودن قراردادهای سابق به این چارچوب قراردادی رو آوردند (Oman, 1989, p.21). گفته می‌شود مندرجات این الگوی قراردادی از سویی تصویر جامعی از حاکمیت مطلق ملل بر منابع نفتی را به نمایش می‌گذارد و از سوی دیگر با وجود افزودن بر درآمد نفتی کشورهای سرمایه‌پذیر، شیوه بازپرداخت هزینه‌ها و حق‌الزحمه سرمایه‌گذار را به‌گونه‌ای طراحی نموده که روند جذب سرمایه‌گذاری خارجی را نیز بهبود می‌بخشد. در این میان ایران با وجود گذشت زمان طولانی از وقوع انقلاب اسلامی، همچنان نسبت به به‌کارگیری این قراردادها بدبین بوده که گفته می‌شود علت آن لطمه دیدن اصل حاکمیت کشور بر منابع نفتی و الزامات قانونی مبنی بر عدم جواز به‌کارگیری الگوی مشارکت در تولید است (گروه نویسندگان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴).

به جهت رفع ابهامات فوق، مقاله حاضر در فصل اول ارکان حاکمیتی و مالی قرارداد مشارکت در تولید را مورد بررسی قرار می‌دهد تا به این پرسش پاسخ دهد که آیا این قراردادها، در تنظیم روابط میان حقوق و تعهدات طرفین از چنان انعطافی برخوردارند که بتوانند در تمام شرایط اقتصادی، اهداف حاکمیتی و اقتصادی دولت میزبان را برآورده نمایند و درعین حال سرمایه‌گذار خارجی نیز همواره انگیزه سرمایه‌گذاری را دارا باشد. در فصل دوم به بررسی مواضع قوانین حوزه نفت و گاز ایران در پذیرش این الگوی قراردادی می‌پردازیم تا در نهایت در خصوص قابلیت اعمال این قراردادها در حقوق ایران پاسخ و پیشنهاد مناسبی ارائه نماییم.

۲. قراردادهای مشارکت در تولید

به عقیده بیشتر نویسندگان، اندونزی اولین کشوری بود که الگوی مشارکت در تولید را به سال ۱۹۶۶، در قالب یک چارچوب حقوقی پذیرفت^۳، البته با گذر زمان کشورهای بسیاری مانند مصر، سوریه، عمان، فیلیپین، سودان، تایلند، پرو، لیبی، مالزی، آنگولا، چین، هند، نیجریه، روسیه، آذربایجان و قزاقستان از آن استقبال نمودند و متناسب با اوضاع و احوال اقتصادی و قدرت چانه‌زنی خود، تغییراتی در مؤلفه‌های مالی آن اعمال نمودند (Machmud, 1992, p.113).

طرفین این قراردادها از سویی بخش دولتی^۴ کشور میزبان^۵ و از سوی دیگر شرکت‌های نفتی غالباً خارجی موسوم به پیمانکار^۶ می‌باشند. دوران قراردادی آن متشکل از ۳ مرحله اکتشاف، توسعه و تولید می‌باشد که مجموعاً حدود ۳۰ سال طرفین را درگیر اجرای تعهدات می‌نماید. برخلاف قراردادهای امتیازی که دارای ناحیه قراردادی بسیار وسیعی بودند، در قرارداد مشارکت در تولید محدوده عملیاتی بسیار محدود و در عمل به یک یا چند بلوک محدود می‌گردد.^۷ در نوع معمول این قراردادها شرکت نفتی خارجی امر تأمین مالی و اجرای بهینه عملیات را برعهده می‌گیرد که در صورت شکست در عملیات، باید بدون دریافت مابازایی منطقه قراردادی را رهاسازی نماید، اما با تولید تجاری از میدان، سهمی از نفت همان میدان تحت عنوان بهره مالکانه و مالیات بر درآمد در حق بخش دولتی برداشت شده و شرکت نفتی خارجی در ازای

هزینه‌هایش، مستحق اخذ بخشی از نفت تولیدی به‌طور غیرنقدی^۱ به نام نفت هزینه می‌باشد. در آخر نفت باقی‌مانده بر اساس سهم مشخصی میان طرفین توزیع می‌گردد (Crawford, Bishop, Reisman 2005, P.219). ساختار این قراردادها متشکل از رکن حاکمیتی و مالی می‌باشد که به‌نوعی بیانگر کیفیت تأمین اهداف طرفین سرمایه‌گذاری است. در فصل حاضر با تجزیه و تحلیل دو رکن فوق، میزان مطلوبیت این قراردادها را برآورد می‌نماییم.

۲-۱. رکن حاکمیتی

از جمله اهداف اساسی کشورهای تولیدکننده نفت، اعمال حاکمیت و کاستن سلطه سرمایه‌گذار خارجی بر صنعت نفت می‌باشد. اموری همچون حفظ مالکیت بر منابع نفتی، اعمال نظارت و مدیریت بر عملیات و تقدم تأمین نیازهای بازار داخلی، بر دستیابی هدف فوق اثرگذارند (Yinka, 1997, p.22). حال در گفتار حاضر با بررسی عناصر حاکمیتی الگوی مشارکت در تولید به این پرسش پاسخ خواهیم داد، که آیا این قراردادها توانسته‌اند در راستای فلسفه پیدایش خود اهداف حاکمیتی دولت میزبان را برآورده نمایند؟

۲-۱-۱. مالکیت بر منابع نفتی

در اواسط قرن بیستم، گام‌هایی همچون ملی‌گرایی و صدور قطع‌نامه‌های متعدد سازمان ملل متحد در باب شناسایی حق حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی در جهت حذف نظام امتیازی سنتی برداشته شد، اما قدم نهایی برای حرکت از نظام مالکیت مشترک بر منابع نفتی به‌سوی اندیشه حاکمیت کامل بخش دولتی بر منابع نفتی با ابداع قرارداد مشارکت در تولید برداشته شد (Blinn, 1986, pp.48-49). در واقع تفاوت اصلی این قراردادها از نظام امتیازی سنتی ماهیت حقوقی آن‌ها است، چراکه در قرارداد مشارکت در تولید حقوق معدنی در اختیار بخش دولتی است. علاوه بر آن از دیدگاه حقوقی، سهم سرمایه‌گذار از نفت تولیدی بر مبنای حق مالکیت نیست، بلکه یک نوع پرداخت و مابازاء محسوب می‌شود. در این رابطه یکی از حقوقدانان مشهور غربی، این الگوی

قراردادی را مانند قرارداد فروش کالا می‌داند که دولت میزبان سهمی از تولیدات را در ازای هزینه‌ها و حق‌الزحمه به سرمایه‌گذار می‌فروشد (Blinn, 1986, p.73). علاوه بر ماهیت حقوقی، مفاد و مندرجات این قراردادها نیز بیانگر آن است که مالکیت نفت تولیدی به میزان سهم پیمانکار صرفاً پس از استخراج نفت در نقطه معینی^۹ منتقل می‌گردد.^{۱۰} با وجود ادله فوق، در کشور ما برخی از نویسندگان^{۱۱} مدعی می‌باشند به‌کارگیری این قراردادها به حاکمیت کشور بر منابع نفتی آسیب می‌زند و علت آن را حق مالکیت پیمانکار بر بخشی از نفت در مخزن می‌دانند.^{۱۲} حال با توجه به اختلاف نظر پدید آمده، باید ماهیت تعهدات و حقوق پیمانکار را تبیین نمود تا در آخر زمان اعطای حق مالکیت به پیمانکار معین گردد.

حقوقدانان تعهدات را برحسب موضوع آن به تعهدات به‌وسیله و تعهدات به نتیجه تقسیم می‌نمایند. در تعهدات به‌وسیله، متعهد باید تمام تلاش خود را جهت حصول نتیجه مورد نظر به کار گیرد، لیکن در صورت عدم موفقیت، نه‌تنها ضمانتی ندارد بلکه می‌تواند حقوق مالی خود را اخذ نماید. نمونه آشکار این‌گونه تعهدات، قراردادهای خدمت با ریسک‌پذیری بخش دولتی^{۱۳} یا قراردادهای همکاری فنی^{۱۴} است.^{۱۵} در طرف مقابل در تعهدات به نتیجه، تا متعهد به نتیجه موردنظر متعهدله دست نیابد، اصولاً حقی نسبت به مابازای تعیین‌شده به دست نمی‌آورد. درواقع با وقوع عقد، متعهد صرفاً اجازه می‌یابد در راستای نتیجه موردنظر تلاش نماید و اجازه نیز غیر از حق نسبت به مابازای معین است. در این میان تعهدات پیمانکار در قراردادهای مشارکت در تولید از جمله تعهدات به نتیجه است، چراکه نتیجه و هدف موردنظر صرفاً استخراج و تولید تجاری نفت است و با شکست در عملیات، پیمانکار مستحق بازیافت هزینه‌هایش نیست. به زبان ساده‌تر، این قرارداد در حقوق اسلام به‌مثابه عقد جعاله خاصی می‌ماند که تا عامل به نتیجه مورد نظر جاعل دست نیابد مستحق هیچ‌گونه جعلی نمی‌باشد (امانی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷)؛ بنابراین با انعقاد قرارداد، سرمایه‌گذار صرفاً اجازه می‌یابد در راستای تولید تجاری از میدان تلاش کند و در اثناء قرارداد مالک هیچ سهمی از نفت در مخزن نمی‌گردد.

حال پرسش بعدی برای تعیین مالک تولیدات مطرح می‌شود، در واقع آیا نفت تولیدی مانند مال بلا‌صاحبی است که به‌محض استخراج به میزان سهم هر یک از

طرفین در مالکیت آنان درخواهد آمد و یا تولیدات همچنان در مالکیت بخش دولتی قرار داشته و سهم سرمایه‌گذار بر ذمه بخش دولتی است تا در نقطه صادراتی یا فوب تحویل داده شود. پاسخ این پرسش به شناسایی ماهیت حقوق سرمایه‌گذار وابسته است که آن را از جنس حقوق شخصی بدانیم یا عینی، که اگر پیمانکار واجد حقوق عینی باشد، مالک تولیدات می‌گردد.

در حقوق غرب حق را به حقوق شخصی و عینی تقسیم می‌نمایند، حق شخصی یا همان التزام، رابطه‌ای است که دائن به‌طور غیرمستقیم و به‌واسطه مدیون می‌تواند حق خود را بر روی اشیاء اعمال کند و عنصر مطالبه در آن از جمله شرایط لازم است اما در مقابل حق عینی حقی است که شخص می‌تواند به‌طور مستقیم و بی‌واسطه بر آن عین سلطه داشته باشد و لازم نیست که اجراء و رعایت آن از اشخاص دیگری مطالبه شود (السنهوری، ۱۹۴۱ق، ج ۱، صص ۱۲-۱۵).

حال با این توضیحات به نظر نگارنده، باید حقوق سرمایه‌گذار را از جنس حقوق شخصی دانست نه عینی، چراکه استحقاق اخذ سهمی از نفت منوط به اجرای تعهدات قراردادی است که تدریجاً حاصل می‌شود، در واقع قرارداد واسطه ایجاد حق برای پیمانکار گشته است و واسطه دلیل بر عدم وجود حق عینی است. از سوی دیگر اصل دین پیمانکار از بخش دولتی پس از تولید تجاری پدید می‌آید و در ذمه بخش دولتی قرار می‌گیرد که بر اثر آن پیمانکار می‌تواند آن را از بخش دولتی مطالبه کند و همان‌طور که بیان شد عنصر مطالبه و التزام به تسلیم عین از مصادیق حقوق شخصی است. در مقابل حق بخش دولتی از جنس حقوق عینی و مالکیت است و قرارداد تأثیری در ایجاد آن ندارد؛ چراکه حقوق معدنی از همان ابتدا به بخش دولتی تعلق داشت و در کل دوران قراردادی نیز این حق برای بخش دولتی محفوظ می‌ماند.

در نهایت با توجه به تجزیه و تحلیل فوق باید قرارداد مشارکت در تولید را از جهت نحوه انتقال مالکیت سهمی از تولیدات به پیمانکار نوعی قرارداد خدمت به شمار آورد، زیرا تحویل سهم پیمانکار در نقطه صادراتی مانند انعقاد قرارداد فروشی می‌ماند که در ازای خرید خدمات و حق‌الزحمه ارائه‌شده، میزانی از نفت تولیدی به‌عنوان مابازاء به پیمانکار تعلق می‌گیرد.

۲-۱-۲. نظارت و مدیریت بر عملیات نفتی

در نظام امتیازی سنتی اصولاً هرگونه تصمیم‌گیری و نظارت بر عهده صاحب‌امتیاز بود و دولت میزبان در تصمیم‌گیری‌ها دخالتی نداشت، اما با شیوع ملی‌گرایی نظام نظارت استقلالی دولت میزبان ارائه گردید. در این شیوه کلیه تصمیمات مربوط به برنامه کاری و بودجه سالانه، تأیید تجاری بودن اکتشاف و ... صرفاً با نظر بخش دولتی اتخاذ می‌گردید. با این وجود عواملی همچون عدم توسعه‌یافته بودن کشورهای سرمایه‌پذیر، تصمیمات دیر هنگام و کاغذبازی اداری بخش دولتی، منافع سرمایه‌گذار را تحت شعاع خود قرار داد، که در نتیجه آن کشورها در قراردادهای مشارکت در تولید به نظام تصمیم‌گیری مشترک روی آوردند. در واقع بخش دولتی با در نظر گرفتن این نکته که اعمال نظارتی و مدیریتی بخش دولتی با وظایف و مسئولیت‌های پیمانکار ارتباط مستقیمی دارد و نیز به جهت انجام بهینه مسئولیت‌ها سعی نمود تا با پیمانکار مشاوره و رایزنی داشته باشد. در پی این نوع روشنفکری، کمیته‌های عملیاتی مشترک یا همان کمیته مدیریتی^{۱۶} با حضور نمایندگان بخش دولتی و پیمانکار شکل گرفت (Taverne, 1996b, pp.88-90). در این نظام مدیریتی، پیمانکار در صورتی مجاز به اجرای برنامه‌های کاری، طرح توسعه و اعمال هزینه‌ها می‌باشد که قبلاً آن طرح‌ها و بودجه‌ها به تصویب کمیته راهبردی رسیده باشد، در غیر این صورت کلیه هزینه‌های به‌عمل‌آمده غیرقابل بازیافت تلقی می‌گردد. در نظر نگارنده الگوی مشارکت در تولید زمینه نظارت و مدیریت را به‌گونه‌ای فراهم نموده تا دولت میزبان بتواند با مداخله مستمر در عملیات اکتشاف و استخراج، از نحوه اجرای پروژه، میزان هزینه واقعی، نحوه مصروف نمودن هزینه‌ها و انتقال دانش فنی مطلع گردد و شرکت خارجی نیز با امنیت بیشتر نسبت به اجرای عملیات اقدام نماید.

۲-۱-۳. تأمین نفت مورد نیاز بازار داخلی^{۱۷}

نفت و مواد هیدروکربنی از جمله انرژی‌هایی است که شهروندان بدان نیاز اساسی دارند، از این رو دولت‌ها باید آن‌ها را با قیمتی ارزان‌تر از بازار جهانی برای شهروندانشان عرضه نمایند. در راستای تأمین هدف فوق، قراردادهای مشارکت در تولید بخش معینی

از نفت تولیدی را به بازار داخلی کشور میزبان اختصاص می‌دهند و این سهم را بر سهم طرفین از نفت تولیدی مقدم و ارجح می‌دارند. به بیان دیگر، هرچند پیمانکار محق است تمام سهمش از نفت تولیدی را به خارج از کشور صادر نماید، لیکن این آزادی و اختیار به واسطه تعهد پیمانکار به تأمین نفت موردنیاز بازار داخلی کشور میزبان محدود می‌گردد.^{۱۸} با وجود اینکه سهم مذکور بر مبنای نرخ یارانه‌ای از پیمانکار خریداری می‌شود اما در مقابل به جهت حمایت از پیمانکار، سازوکارهای حمایتی متعددی پیش‌بینی شده تا در اوضاع و احوال مختلف، تعادل قراردادی حفظ گردد؛ برای مثال، نرخ مالیات و بهره مالکانه‌ای که به این سهم نفتی تعلق می‌گیرد معمولاً کم‌تر از نرخ مالیات و بهره مالکانه‌ای است که بر نفت صادراتی اعمال می‌گردد (Taverne, 1996a, p.201) و یا از سوی دیگر در مواردی که قیمت جهانی نفت به‌طور چشم‌گیری کاهش و یا هزینه‌های عملیاتی افزایش می‌یابد، کشورها پیمانکار را از اجرای شرط مزبور معاف کرده و یا همانند قراردادهای اندونزی، بخش دولتی نیز در تأمین نفت مورد نیاز بازار داخلی سهیم می‌شود.

۲-۲. رکن مالی

رکن مالی هر قرارداد نفتی ابتدائاً منعکس‌کننده شیوه تأمین مالی پروژه و سپس نحوه توزیع عایدات می‌باشد، لیکن از آنجاکه این قراردادها به مدت طولانی طرفین را درگیر خود می‌نمایند، از این‌رو درج مفاد مالی که بتواند در همه گونه اوضاع و احوال اقتصادی انعطاف لازم را فراهم نموده و طرفین را به عایدات مورد نظرشان برساند اهمیت بسزایی دارد. به همین منظور قراردادهای مشارکت در تولید را از منظر میزان دستیابی به هدف فوق مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۲-۱. تأمین مالی پروژه و تحمل ریسک ناشی از آن

در الگوی مشارکت در تولید، سرمایه‌گذار خارجی مکلف است کلیه هزینه‌های عملیات اکتشاف، توسعه و تولید را در شکل ارز خارجی قابل تبدیل تأمین نماید و همچنین تمام ریسک‌های ناشی از شکست در عملیات را برعهده گیرد (Crawford, et al. 2005, p.219). با

وجود تعهدات مذکور، این قراردادها به جهت تعادل بخشی به انتظارات اقتصادی طرفین، صور استثنایی را پیش‌بینی کرده که در آن بخش دولتی در اواسط دوران قراردادی به اختیار خود تأمین مالی پروژه را تماماً یا مشترکاً بر عهده می‌گیرد. با این توضیح که هرچند اکتشاف و تولید تجاری هدف مشترک بخش دولتی و پیمانکار است، اما ممکن است بخش دولتی فرصت‌های اقتصادی را در دست داشته و بخواهد اعمال کند که چنین فرصت‌هایی در توان و خواست پیمانکار نباشد؛ برای مثال، در مواردی سرمایه‌گذار بر اساس برآوردهای لازم، اکتشاف میدان را در حد تجاری نمی‌داند و در مقابل بخش دولتی با هدف تکمیل فهرست ذخایرش، خواهان اجرای عملیات اکتشافی دوچندان یا اضافی می‌باشد و یا بخش دولتی به جهت تأمین گاز مورد نیاز بازار داخلی‌اش بر توسعه اکتشاف گاز در بخش کوچکی از منطقه قراردادی اصرار می‌ورزد، درحالی‌که پیمانکار اجرای چنین عملیاتی را دارای توجیه اقتصادی نمی‌داند (Taverne, 1996b, p.52).^{۱۹} در صور مذکور قرارداد مشارکت در تولید خیار ریسکی محض را به بخش دولتی اعطاء می‌نماید که بر اثر آن می‌تواند با به عهده گرفتن تأمین مالی و هرگونه ریسک، اجرای عملیات را ادامه دهد. از آنجاکه بخش دولتی غالباً نیازمند خدمات فنی تخصصی شرکت‌های عامل خارجی می‌باشد، از این‌رو در صورت به‌کارگیری آن‌ها در اجرای عملیات، حتی اگر پروژه به تولید تجاری منتهی نشود، بخش دولتی باید شخصاً حق‌الزحمه آن‌ها را بپردازد. از سوی دیگر هر میزان نفتی که در نتیجه این‌گونه عملیات به دست آید، متعلق به بخش دولتی خواهد بود و باید مجزای از تولیدات حاصل از میدان‌هایی که پیمانکار تأمین مالی و ریسک آن‌ها را به عهده داشته نگهداری شود (Taverne, 1996b, p.52).^{۲۰}

حالت سوم تأمین مالی عملیات، مشارکت بخش دولتی در تأمین هزینه‌های عملیات (غالباً عملیات توسعه و تولید) می‌باشد که بر اثر آن اگر تولید در حد تجاری رخ دهد، بخش دولتی به میزان مشارکتش مستحق دریافت نفت هزینه می‌باشد (Taverne, 1996a, p.197). در اوایل این‌گونه مشارکت‌ها چندان رایج نبود اما بعدها با توجه به ارتقاء سطح توسعه‌یافتگی صنعت نفت کشورهای میزبان و اطلاع از مزایای

آن، درج چنین شروطی افزایش یافت و غالب کشورها از جمله اندونزی، مالزی، لیبی و چین از آن بهره می‌برند.

۲-۲-۲. توزیع نفت تولیدی^{۲۱}

در قرارداد مشارکت در تولید، صرف‌نظر از سازوکار پرداخت پاداش^{۲۲}، تا زمانی که تولید میدان به میزان تجاری نرسد، هیچ‌کدام از طرفین مستحق دریافت سهمی نمی‌باشند اما به محض تولید تجاری از میدان، بخش دولتی سهم‌هایی را به‌طور غیر نقدی تحت عنوان بهره مالکانه، نفت مالیاتی و بخشی از نفت منفعتی دریافت می‌نماید. در طرف مقابل سرمایه‌گذار نیز نفت هزینه و بخشی از نفت منفعتی را جهت بازیافت هزینه و حق‌الزحمه‌اش اخذ می‌کند (Sulaimanov, 2011, pp.39-40). در مبحث حاضر شیوه توزیع عایدات را با بهره‌گیری از تجارب کشورها در اوضاع و احوال مختلف، تبیین می‌نماییم.

۲-۲-۲-۱. بهره مالکانه

پس از دستیابی به تولید تجاری، بخش دولتی در ازای بهره‌برداری از منابع نفتی کشورش مستحق اخذ سهمی از نفت تولیدی به نام بهره مالکانه^{۲۳} می‌گردد (موحد، ۱۳۵۷، ص ۲۶۳). منتقدین این قراردادها، بیان می‌دارند اگر مالکیت نفت در مخزن به شرکت خارجی منتقل نمی‌شود، چطور ممکن است دولت میزبان بهره مالکانه اخذ نماید؛ درج این مؤلفه مالی که در نظام امتیازی سنتی نیز یافت می‌شود، نشان از ضعف حاکمیت دولت میزبان بر منابع نفتی دارد (Blinn, 1986). در مقابل این استدلال باید به تاریخچه پیدایش قراردادهای مشارکت در تولید رجوع کرد. در آن زمان با وجود ارائه مؤلفه‌های مالی ویژه قرارداد مشارکت در تولید، کشورها بر اخذ مفاد مالی نظام امتیازی نیز اصرار ورزیدند که علت آن تمایل به افزایش درآمدهای نفتی و وجود قوانین منطبق و سازگار با نظام امتیازی بود. علاوه بر این به نظر نگارنده، نظام پرداخت بهره مالکانه جزء ذات و اساس این قراردادها نمی‌باشد؛ چراکه کشورهایی مانند اندونزی، آنگولا^{۲۴}،

نیجریه (در میادین مشترک دریایی) و آذربایجان از این مؤلفه مالی بهره نمی‌برند (Bindemann, 1999).

نحوه تعیین بهره مالکانه در طول زمان دست‌خوش تحولاتی بوده است؛ در اوایل مبلغ معین یا درصد ثابتی از نفت تولیدی به‌عنوان بهره مالکانه معین می‌گردید اما با توجه به عدم انعطاف‌پذیری آن نسبت به میزان تولیدات، سطح تولید روزانه معیار محاسبه قرار گرفت. بر مبنای آن اگر سطح تولید میدان از واحد^{۲۵} معینی بالاتر رود، بهره مالکانه نیز افزایش می‌یابد.^{۲۶} از منظر کشور میزبان، اداره نمودن این شیوه آسان است و از همان ابتدا می‌توان میزان درآمد ناشی از دریافت بهره مالکانه را پیش‌بینی نمود، چراکه در این شیوه، میزان منفعت بخشی میدان لحاظ نمی‌گردد اما سرمایه‌گذاران شیوه فوق را مناسب نمی‌دانند، زیرا بر مبنای شیوه فوق میزان بهره مالکانه میدان پرهزینه تفاوتی با میدان کم‌هزینه نمی‌کند. به‌بیان‌دیگر این‌گونه محاسبات به ضرر پیمانکاری است که در میدان پرهزینه به کار گرفته شده است (Yinka, 1997, p.82). در اثر معایب مذکور، میزان منفعت‌بخشی میدان مبنای محاسبه قرار گرفت، با این توضیح که پس از کسر هزینه‌های تولید، میزان منفعت‌بخشی میدان را محاسبه می‌نمایند، سپس هر اندازه منافع حاصل از تولید افزایش یابد، بهره مالکانه نیز افزایش می‌یابد.^{۲۷} البته پژوهش‌ها حاکی از آن است که در کنار عامل محوری فوق، عامل‌هایی همچون مدت زمان دوره اکتشاف، قیمت جهانی نفت، میزان وسعت مناطق قراردادی و سطح ذخایر نفتی نیز در محاسبه بهره مالکانه مؤثر واقع می‌شود و کشورهای میزبان به لحاظ حمایت از منافع سرمایه‌گذار، نرخ بهره مالکانه حاکم بر نفت مالیاتی و نفت مورد نیاز بازار داخلی را غالباً بسیار پایین‌تر از نرخ بهره مالکانه اعمال‌شده بر نفت هزینه و منفعتی معین می‌نمایند (Yinka, 1997, pp.82-84).

۲-۲-۲. نفت مالیاتی

نفت مالیاتی^{۲۸} درصد معینی از درآمدهای خالص پیمانکار است که به شکل غیرنقدی از محل نفت تولیدی در حق دولت میزبان کنار گذاشته می‌شود. در نسل اول^{۲۹} قراردادهای مشارکت در تولید سهمی مستقل به نام مالیات بر درآمد کنار گذاشته نمی‌شد، بلکه مالیات بر درآمد از محل نفت منفعتی که به دولت میزبان پرداخت می‌شد جبران می‌گردید.

همچنین همانند قراردادهای اولیه اندونزی و پرو، بخش دولتی مالیات را به نام و از طرف پیمانکار به حکومت پرداخت می‌نمود، که در اثر آن سرمایه‌گذار در زمان برگرداندن عایدات به کشور خود^{۳۰} مالیات مجددی را می‌پرداخت، زیرا گواهی حاکی از پرداخت مالیات به کشور میزبان در دست نداشت؛ اما در نسل دوم^{۳۱} ابتدا سهمی مستقل به نام نفت مالیاتی تعیین گردید و سپس ایفای تعهدات مالیاتی از سوی شرکت ملی نفت به سمت پیمانکاران تغییر مسیر داد، چراکه به موجب قانون مالیات آمریکا، شرکت‌هایی که در خارج از کشور به کار گرفته می‌شوند و به کشور خارجی مالیات می‌پردازند، اگر بخواهند از پرداخت مالیات به دولت آمریکا معاف گردند باید مالیات خود را مستقیماً به مقامات حکومتی دولت میزبان بپردازند (Machmud, 1992, pp.115-116). در این میان کشورهای هم چون مصر و سوریه دوگانه عمل می‌نمایند، یعنی علاوه بر مالیات بر درآمدی که پیمانکار مستقیماً به حکومت پرداخت می‌نماید، مالیات بر درآمد دیگری توسط بخش دولتی اما به نام و از سوی پیمانکار به حکومت پرداخت می‌گردد (Taverne, 1996a, p.204).

در قراردادهای مشارکت در تولید نرخ‌های مالیاتی متفاوتی را مشاهده می‌نماییم و به نظر می‌رسد این امر وابستگی کاملی به سایر مفاد مالی از جمله اخذ یا عدم اخذ بهره مالکانه، پاداش‌ها، شرایط زمین‌شناسی و میزان ذخایر نفتی دارد. غالباً کشورهایایی که بهره مالکانه اخذ نمی‌نمایند، در عوض مالیات بر درآمد سنگینی وضع می‌کنند، همانند هند که در هشت آگهی مناقصات سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ مالیات بر درآمد ۵۰ درصدی را پیشنهاد نمود، اما در عوض سقفی برای هزینه‌های عملیاتی معین ننمود و اسمی از پاداش و بهره مالکانه به میان نیاورد (Bindemann, 1999, pp.73-74).

۲-۲-۳. نفت هزینه^{۳۲} - باز یافت هزینه‌ها

در قراردادهای مشارکت در تولید هزینه‌های سرمایه‌گذار باید از محل تولیدات همان میدان و در فواصل زمانی معین (مثلاً هر سه ماه یک بار) بازپرداخت گردد. در الگوی اولیه این قراردادها همه‌گونه هزینه‌ها قابل باز یافت بود، لیکن از آنجاکه میزان برآورد هزینه‌ها در میزان دریافتی‌های بخش دولتی اثرگذار است، از این رو نظام باز یافت هزینه‌ها را دقیق‌تر طراحی کردند و هزینه‌ها را به دو بخش قابل باز یافت و غیر قابل

بازیافت تقسیم نمودند. هزینه‌های قابل بازیافت^{۳۳} به هزینه‌های عملیات اکتشاف، توسعه، برآورد تجاری بودن و هزینه‌های اداره و بهره‌برداری از میدان اطلاق می‌شود که قابل بازیافت بودن آن در برنامه کاری و بودجه سالیانه به تصویب کمیته مدیریتی مشترک رسیده باشد. در مقابل هرگونه هزینه‌ای که خارج از حوزه عملیات محوله به پیمانکار بوده و یا جایگاهی برای آن فعالیت‌ها در برنامه کاری و بودجه سالانه پیش‌بینی نشده باشد، غیرقابل بازیافت^{۳۴} محسوب می‌شوند؛^{۳۵} برای مثال، در قراردادهای مالزی کلیه هزینه‌های مربوط به اجاره و خرید تجهیزات، ماشین‌آلات و کارخانجات که بدون تصویب قبلی شرکت ملی نفت^{۳۶} و یا فراتر از قیمت معین‌شده، به عمل آمده باشد، غیرقابل بازیافت محسوب می‌شوند (Taverne, 1996b, p.79).

علاوه بر محدودیت‌های فوق بیشتر قراردادهای، صراحتاً درصد معینی از نفت تولیدی را به جهت بازیافت هزینه‌ها اختصاص می‌دهند، در اصطلاح سقف^{۳۷} معینی بر هزینه‌های قابل بازیافت اعمال می‌نمایند. ثمره تعیین سقف آن است که هرگونه ریسک افزایش هزینه‌ها از حد معینی بر عهده سرمایه‌گذار بوده و بیش از سهم تعیین‌شده نفت هزینه‌ای به پیمانکار تعلق نخواهد گرفت؛ برعکس، اگر هزینه‌های سرمایه‌گذار کم‌تر از سقف معین باشد، میزان نفت هزینه نشده در مالکیت وی قرار نمی‌گیرد، بلکه جزء نفت منفعتی محسوب شده و مابین طرفین تقسیم می‌گردد و یا در مواردی منحصراً در مالکیت بخش دولتی درخواهد آمد (Taverne, 1996a, p.200).

پژوهش‌ها در خصوص تعیین سقف نفت هزینه، بیانگر آن است که در نسل‌های اولیه، سقف نفت هزینه در تمام اوضاع و احوال اقتصادی ثابت بود و با افزایش تولید یا قیمت نفت تغییری نمی‌کرد؛ از این رو اگر تولید روزانه افزایش می‌یافت، منافع آن صرفاً برای پیمانکار بود؛ چراکه می‌توانست نفت هزینه بیشتری به دست آورد. به همین جهت در نسل بعد تعیین سقف را با عواملی همچون سطح تولید و قیمت نفت مرتبط ساختند که بر اساس آن با تغییر در عوامل مذکور سقف نفت هزینه نیز تغییر می‌نمود.

هرچند در نظر غالب نویسندگان از جمله ویژگی‌های اصلی قرارداد مشارکت در تولید درج سهم نفت هزینه است، لیکن در نظر نویسنده، این قراردادها در اوضاع و احوال نابسامان راه‌حلی‌هایی از جمله حذف سهم نفت هزینه را در پیش رو دارند. با این

توضیح که در اواخر دهه هشتاد، اندونزی درگیر رکود قیمت نفت و افزایش هزینه‌های تولید گردید که در اثر آن عایدات دولت و پیمانکار کاهش یافت. در نهایت طرفین با اعمال تغییراتی در سیستم توزیع نفت هزینه توانستند از وخامت اوضاع بکاهند. در این تغییرات کل نفت تولیدی به دو واحد نابرابر تقسیم می‌گردید. واحد اول، تولیدات ۵ سال نخست را تشکیل می‌داد که عموماً ۱۰ تا ۲۰ درصد کل حجم نفت میدان را شامل می‌شد و مابقی نفت میدان به واحد دوم اختصاص می‌یافت. در این شیوه طرفین ابتدا واحد اول را بدون هیچ‌گونه بازیافت هزینه‌ای با سهم ۵۰-۵۰ توزیع می‌نمودند (درصد مذکور بر اساس سطح تولید روزانه تا ۳۰-۷۰ به نفع دولت میزبان قابل تغییر بود) سپس واحد دوم را مطابق شیوه رایج قراردادهای مشارکت در تولید یعنی با احتساب سهم نفت هزینه تقسیم می‌نمودند. به‌کارگیری این سیستم توزیع در وضعیتی که هزینه‌های عملیاتی و سرمایه‌ای برابر یا زائد از درآمدهای ناخالص تولید باشد، می‌تواند کسب سهم اندکی از نفت تولیدی را برای کشور میزبان تضمین نماید و اقللاً از حیث تأمین نفت مورد نیاز بازار داخلی‌اش مطمئن گردد (Machmud, 1992, pp.115-116).

صرف‌نظر از شیوه فوق، کشور پرو در کلیه قراردادهایش سهم نفت هزینه را از مؤلفه‌های مالی حذف نموده است. در واقع پیمانکار هزینه‌هایش را به‌طور غیرمستقیم از نفت منفعتی بازیافت می‌کند. دولت پرو برای تعیین سهم پیمانکار از نفت منفعتی، هزینه‌های پیش‌بینی‌شده عملیاتی و میزان نفت تولیدی را مدنظر قرار می‌دهد (Bindemann, 1996a, p.81). هر چند در این شیوه میزان هزینه‌های واقعی پیمانکار مبهم باقی می‌ماند اما کشورهایی که از هزینه‌های سرسام‌آور پیمانکار واهمه دارند، از این شیوه بهره می‌برند تا کسب سهم خود را از نفت تولیدی تضمین نمایند.

۲-۲-۲. نفت منفعتی

پس از جداسازی سه سهم بهره مالکانه، نفت مالیاتی و نفت هزینه، باید میزان نفت باقی‌مانده یا همان نفت منفعتی^{۳۸} را بر اساس شیوه معین‌شده در زمان انعقاد قرارداد، به‌صورت غیر نقدی میان بخش دولتی و پیمانکار توزیع نمود.

تجربیات کشورها حاکی از آن است که در اوایل به جهت تعیین سهم طرفین از نفت منفعتی درصد ثابت و یکنواختی را مقرر می نمودند. درصد معین شده نسبت به ویژگی های زمین شناسی میدان، به کارگیری فناوری پیشرفته، افزایش یا کاهش سطح تولید و قیمت نفت عکس العملی نشان نمی داد. به سبب همین انجماد، کشورها به شیوه ای روی آوردند که در آن میزان سهم طرفین از نفت منفعتی به دو عامل سطح تولید روزانه و افزایش سطح تولید تراکمی و تجمعی^{۳۹} از میادین وابسته بود. با این بیان که اگر تولید روزانه از سطح پایه معینی افزایش یا کاهش یابد، سهم طرفین نیز از نفت منفعتی تغییر می کند. معایب شیوه فوق پس از افزایش چشم گیر قیمت جهانی نفت در اواخر سال ۱۹۷۳ آشکار گردید. از آنجا که هیچ گونه ارتباطی میان این نحوه توزیع و شرایط و اوضاع و احوال غیرمنتظره بازار اقتصادی وجود نداشت و با افزایش قیمت نفت سهم دولت میزبان اضافه نمی گردید، بنابراین منافع بادآورده ناشی از افزایش قیمت صرفاً نصیب شرکت های خارجی می گشت. در پی معایب مذکور، کشور اندونزی به جهت تعادل بخشی در توزیع منافع حاصل از افزایش قیمت ها، سهم طرفین از نفت منفعتی را بر مبنای نرخ پله ای تولید روزانه و قیمت نفت معین نمود. با این توضیح که سطح پایه ای را در میزان تولید روزانه و قیمت نفت مبنای قرار دادند تا در صورت هرگونه افزایشی از پایه معین، سهم دولت نیز از نفت منفعتی افزایش یابد (Machmud, 1992, p.115).^{۴۰} البته به جهت توزیع عادلانه منافع ناشی از افزایش قیمت، روش های دیگری نظیر وضع مالیات بر این منافع و مالیات بر ارزش افزوده نیز کارا می باشد که کشور آنگولا از آن بهره می برد (Bindemann, 1999, p.71).

۳. قابلیت اعمال قراردادهای مشارکت در تولید در حقوق ایران

قانون «تفحص و اکتشاف، استخراج در سراسر کشور و فلات قاره» مصوب ۱۳۳۶، به عنوان اولین قانون مستقل در حوزه نفت، شرکت ملی نفت را مجاز به انعقاد هرگونه قرارداد و به طور خاص الگوی مشارکت در تولید یا مشارکت در منافع به صورت عاملیت دانسته بود،^{۴۱} لیکن به دنبال تحولات بین المللی صنعت نفت در دهه ۱۹۷۰، ایران قانون نفت دیگری را در سال ۱۳۵۳ به تصویب رساند. از آنجا که قانون سال ۱۳۳۶

با قانون موخرالتصویب اختلافات اساسی داشت، به همین جهت قانون نفت ۱۳۳۶ صراحتاً نسخ گردید. مطابق قانون نفت ۱۳۵۳، الگوی پیمانکاری یا خدمت به‌عنوان تنها روش قراردادی مجاز برای عملیات بالادستی معین گردید و روش عاملیت در تولید که در مشارکت‌های الگوی کنسرسیوم متداول بود، کنار گذاشته شد. مشارکت شرکت ملی نفت با اشخاص خارجی نیز محدود به تأسیس پالایشگاه و اجرای عملیات پالایش شد.^{۴۲} قانون‌گذاری در حوزه نفت به قانون فوق منتهی نشد و پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، قانون‌گذار قوانین متعددی در زمینه نفت و گاز وضع نمود که بسیاری از آن‌ها در خصوص انتخاب الگوی قراردادی مؤثر می‌باشند. حال با توجه به اینکه برخی از نویسندگان عمده‌ترین علل عدم به‌کارگیری قراردادهای مشارکت در تولید را ناشی از التزامات قانونی می‌دانند، از این‌رو شایسته است با بررسی قوانین مرتبط با نفت و گاز، امکان به‌کارگیری قراردادهای مشارکت در تولید را در صنعت نفت ایران تبیین نموده و پیشنهادات لازم را ارائه نماییم.

۳-۱. قانون اساسی ۱۳۵۸

قوانین اساسی کشورها غالباً اصول حاکمیت و بهره‌برداری از منابع طبیعی را بیان کرده و اشاره‌ای به تعیین الگوی قراردادی سرمایه‌گذاری نفتی نمی‌نمایند که البته چنین انتظاری هم از آن نمی‌رود. قانون اساسی ایران نیز از شیوه فوق پیروی کرده لیکن اصول ۴۴، ۴۵، ۸۱ و ۱۵۳ آن در انتخاب الگوی قراردادی مؤثر است که در ذیل به بررسی هر یک می‌پردازیم:

اصل ۴۴، نظام اقتصادی کشور را به سه بخش تقسیم کرده و بخش دولتی را شامل صنایع و معادن بزرگ همچون نفت و گاز می‌داند که به‌صورت مالکیت عمومی در اختیار دولت است و دولت به نمایندگی از عموم مردم آن را اداره می‌کند. از این‌رو، فعالیت‌های اقتصادی حوزه نفت و گاز در انحصار دولت نبوده و دولت می‌تواند به نمایندگی از مردم، سرمایه‌گذاری‌های نفتی را به اشخاص حقیقی و حقوقی واگذار نماید.

اصل ۴۵ قانون اساسی، انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل معادن را در اختیار حکومت اسلامی قرار داده و صرفاً تأکید دارد که باید مطابق مصالح عامه مورد استفاده

قرار گیرند و سایر جزئیات مربوط به چگونگی استفاده از معادن و ثروت‌های عمومی را به قوانین عمومی سپرده است. حال با توجه به اینکه در فصل اول مزایای به‌کارگیری الگوی مشارکت در تولید را اثبات نمودیم، از این رو این قراردادها قید مصالح عمومی را کسب می‌کند و از حیث مصالح عمومی ممنوعیتی بر آن صدق نمی‌کند.

اصل ۸۱، مقرر می‌دارد: «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری، صنعتی، کشاورزی، معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است». هرچند اصل مذکور در ممنوعیت اعطای امتیاز تشکیل شرکت‌ها به خارجیان صراحت دارد، لیکن به نظر می‌رسد همه راه‌ها به‌سوی شرکت‌های خارجی بسته نیست و آنان حق تشکیل شرکت در ایران را دارا می‌باشند، زیرا به‌موجب ماده واحده قانون اجازه ثبت شعبه یا نمایندگی شرکت‌های خارجی مصوب ۱۳۷۶/۸/۲۱^{۴۳} و نیز آیین‌نامه اجرایی^{۴۴} آن، ثبت شعب و نمایندگی شرکت‌های خارجی تحت شرایطی مجاز اعلام شده است. بند ۲ ماده ۱ آیین‌نامه مذکور، از جمله مصادیق امکان ثبت شعبه یا نمایندگی شرکت‌های خارجی را موردی دانسته که شرکت‌های خارجی برای اجرای قراردادهایی که بین اشخاص ایرانی و شرکت خارجی منعقد شده وارد کشور می‌شوند و اقدام به ثبت نمایندگی خود می‌نمایند. علاوه بر آن ماده ۸ قانون تشویق و حمایت از سرمایه‌گذار خارجی مصوب ۱۳۸۱ مقرر کرده؛ سرمایه‌گذاری‌های خارجی از کلیه حقوق، حمایت‌ها و تسهیلاتی که برای سرمایه‌گذارهای داخلی موجود است به‌طور یکسان برخوردار می‌شوند، بنابراین همان‌طور که سرمایه‌گذار داخلی مستحق ثبت شرکت جدید و یا خرید سهام شرکت‌های موجود بدون محدودیت در میزان سهام است، سرمایه‌گذار خارجی نیز همین حقوق را داراست (شیروی، ۱۳۸۶، ص ۴۵۳).

اصل ۱۵۳ قانون اساسی بیان می‌دارد: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است». اصل فوق در پی تکرار نشدن سلطه خارجیان بر منابع طبیعی و تجربیات تلخ آن زمان است، اما آن‌قدر عموم و اطلاق دارد که می‌توان یک قرارداد را هم مخالف و هم موافق اصل حاکمیت کشور دانست. به نظر نگارنده اصطلاح «سلطه» در صورتی محقق می‌شود که در قرارداد حقوق ویژه‌ای به‌طرف خارجی اعطاء شود که وی در حالت

انحصاری قرار گرفته و در اثر آن بتواند از ورود سایر سرمایه‌گذاران و اقدامات حاکمیتی بخش دولتی نظیر نظارت و مدیریت بر جریان سرمایه‌گذاری جلوگیری به عمل آورد، از این رو صرف به عهده گرفتن اجرای عملیات و سرمایه‌گذاری خارجی در یک بلوک نفتی را نمی‌توان سلطه بیگانگان نامید.

به‌طور کلی از بررسی اصول پیش‌گفته درمی‌یابیم، منابع نفتی در مالکیت عموم قرار داشته و پس از استخراج و به‌اصطلاح «در سر چاه»^{۴۵} به‌صورت کالای تجاری در شمار اموال عمومی دولتی قرار می‌گیرد که بر اثر آن دولت می‌تواند درآمد حاصل از فروش آن را و یا سهمی از خود نفت را بابت حق‌الزحمه و سود سرمایه‌گذاری خارجی بپردازد (محبی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۹). به‌بیان‌دیگر، قانون اساسی ایران همچون بیشتر کشورها، تصدی صنایع بالادستی نفت را در اختیار دولت قرار داده و به‌کارگیری هرگونه الگوی قراردادی را چنانچه متضمن محدودیت در مالکیت عمومی نفت نباشد، مجاز اعلام کرده است. حال از آنجاکه قراردادهای مشارکت در تولید نیز مالکیت نفت در مخزن را به طرف خارجی منتقل نمی‌نمایند و حق هرگونه نظارت و مدیریت بر عملیات نفتی را برای بخش دولتی به رسمیت می‌شناسند، می‌توان این قراردادهای کاملاً منطبق با قانون اساسی ایران دانست.

۲-۳. قانون نفت ۱۳۶۶

در اواخر جنگ ایران و عراق، قانون نفت دیگری به سال ۱۳۶۶ تصویب شد. مفاد این قانون بیانگر آن است که تصویب آن بیشتر متأثر از اوضاع و احوال سیاسی آن زمان و جلوگیری از نفوذ بیگانگان در صنعت نفت بوده است. این قانون مقررات روشنی در مورد الگوی قراردادهای نفتی نداشته و صرفاً به تعریف اصطلاحات نفتی و تأکید بر برخی از اصول قانون اساسی پرداخته است. هرچند ماده ۶ آن سرمایه‌گذاری خارجی در حوزه نفت را ممنوع اعلام نموده اما این موضوع نیز مقرر نه‌نویس نبوده، زیرا در قانون ۱۳۵۳ نیز مشارکت خارجی‌ها به‌صورت سرمایه‌گذاری ممنوع اعلام شده بود؛ اما در مورد اینکه با تصویب این قانون، تکلیف قانون ۱۳۵۳ چه شده، باید گفت ماده ۱۲

قانون ۱۳۶۶ صرفاً قوانین و مقررات مغایر را ملغی نمود و در نتیجه قانون نفت ۱۳۵۳ همچنان لازم‌الاجرا مانده بود.

۳-۳. قوانین بودجه سالیانه

قوانین بودجه سالانه امکان جذب سرمایه خارجی را برای بازسازی صنایع نفت و گاز و نیز احداث زیرساخت‌های لازم آن فراهم کردند. تبصره ۲۲ قانون بودجه سالانه ۱۳۷۲ و نیز قانون بودجه سال‌های بعد، به‌کارگیری بیع متقابل در صنعت نفت را برای همان سال بودجه‌ای پیش‌بینی نمودند، اما به نظر نگارنده پذیرش بیع متقابل از سوی قوانین بودجه سالانه، صرفاً جنبه تجویزی دارد نه الزامی و انحصاری. علاوه بر آن به عقیده برخی اصولاً بیع متقابل یک روش تأمین مالی، استقراض غیرنقدی و بدون تضمین دولتی است و الگوی قراردادی برای اکتشاف و توسعه میدان نفتی محسوب نمی‌شود (محبی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۲) که بخواهیم پیش‌بینی آن را در قوانین بودجه دلیلی بر عدم امکان به‌کارگیری سایر الگوهای قراردادی همچون مشارکت در تولید بدانیم.

۳-۴. قانون اجازه به شرکت ملی نفت ایران جهت اجرای طرح‌های اکتشاف، توسعه و بهره‌برداری از میدان‌های نفت و گاز دریای خزر ۱۳۷۹

ماده واحده این قانون بیان می‌دارد:

«به شرکت ملی نفت ایران اجازه داده می‌شود، جهت اجرای طرح‌های اکتشاف، توسعه و بهره‌برداری از میدان‌های نفت و گاز دریای خزر با انعقاد قراردادهای لازم با شرکت‌های داخلی و خارجی اقدام کند. بازپرداخت کلیه هزینه‌های قراردادها باید از محل عواید حاصل از اجرای این طرح‌ها انجام گیرد. توجیه فنی، اقتصادی و مالی طرح‌ها باید به تصویب شورای اقتصاد برسد».^{۴۶}

حال به جهت اثبات امکان اعمال قراردادهای مشارکت در تولید در میداین خزر می‌توان از دو منظر استدلال نمود.

از سویی عبارت «قراردادهای لازم» در متن ماده واحده اطلاق داشته و به‌حسب آن می‌توان کلیه الگوهای قراردادی واجد شرایط را در میداین خزر به کار گرفت. تنها

شرطی که ماده بیان داشته همان بازپرداخت کلیه هزینه‌های قرارداد از محل عواید حاصل از اجرای عملیات است که بر اثر آن شرکت ملی نفت می‌تواند یکی از انواع شیوه‌های بازپرداخت را چه به صورت نقدی یا غیر نقدی انتخاب کند؛ به عبارت دیگر انحصاری بودن بازپرداخت هزینه‌ها از محل درآمد حاصل از فروش نفت که در ماده ۱۲ قانون نفت سال ۱۳۵۳ آمده بود، نفی شد. با شکسته شدن این انحصار اعمال قرارداد مشارکت در تولید اقلأ در میادین نفت خزر امکان‌پذیر است.

از سوی دیگر سابقاً قانون‌گذار، کلیه مناطق دریایی ایران را مشمول قانون نفت ۱۳۵۳ می‌دانست^{۴۷} که در اثر آن همه‌گونه محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های مندرج در آن قانون بر میادین دریایی نیز حاکم بود، اما در سال ۱۳۷۹ ماده واحده فوق را برای میادین خزر به تصویب رساند. حال اگر میادین نفت خزر مشمول قانون نفت ۱۳۵۳ باشد، عمل قانون‌گذار نسبت به وضع قانون میادین دریای خزر لغو و بیهوده می‌گردد، از این رو باید قانون خاص را بر قانون عام مقدم داشت و میادین نفت خزر را منصرف از حاکمیت قانون ۱۳۵۳ دانست. به نظر نگارنده علت تصویب ماده واحده مذکور توجه به وضعیت خاص زمین‌شناسی میدان نفتی خزر است. ویژگی زمین‌شناسی دریای خزر به گونه‌ای است که اجرای عملیات نفتی در آن بسیار دشوار و پرهزینه‌تر از سایر میادین می‌باشد و در اثر آن سرمایه‌گذاران خارجی اجرای عملیات در قالب بیع متقابل و اخذ حق‌الزحمه ثابت، آن هم به‌طور نقد را دارای توجیه اقتصادی نمی‌دانند. اگر به تجارب کشورهای حوزه خزر از جمله روسیه، آذربایجان و قزاقستان نیز بنگریم، هر سه آن‌ها جهت اکتشاف، توسعه و تولید نفت خزر از الگوی مشارکت در تولید بهره می‌برند، که در اثر آن توانسته‌اند با جذب سرمایه‌گذاری خارجی عایدات قابل توجهی را از این میدان نفتی تحصیل نمایند.

۳-۵. قوانین برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور

جمهوری اسلامی ایران هر پنج سال یکبار قوانین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را که بیانگر خط‌مشی عمومی نظام اجرایی کشور است در مجلس شورای اسلامی به تصویب می‌رساند. تا جایی که به حوزه نفت مربوط می‌شود

قانون‌گذار در قوانین برنامه اول^{۴۸}، دوم^{۴۹} و سوم^{۵۰} توسعه به دولت اجازه داد تا نیازهای صنعتی و معدنی طرح‌ها را با قراردادهای بیع متقابل تأمین نماید اما با توجه به انتقادات وارد بر بیع متقابل و ضرورت حمایت از جذب سرمایه‌گذاری خارجی در فعالیتهای بالادستی نفت و گاز سبب شد تا قانون‌گذار در برنامه چهارم توسعه^{۵۱} به‌کارگیری سایر الگوهای قراردادی را تجویز نماید. به‌موجب بند (ب) ماده ۱۴ قانون برنامه چهارم توسعه کشور، شرکت ملی نفت اجازه یافت از روش‌های مختلف قراردادهای بین‌المللی برای انعقاد قراردادهای اکتشافی و توسعه میدان‌ها با تأمین منابع مالی طرف‌های خارجی یا شرکت‌های داخلی استفاده کند، لیکن به‌کارگیری الگوهای مختلف قراردادی منوط به پیروی از اصولی است که در واقع بیانگر اصول و نظام حقوق نفت ایران می‌باشد. این اصول عبارت است از: اعمال تصرفات مالکانه دولت بر منابع نفتی، عدم تضمین بازگشت تعهدات ایجادشده توسط دولت، بانک مرکزی و بانک‌های دولتی، بازپرداخت اصل سرمایه، حق‌الزحمه یا سود و سایر هزینه‌ها از طریق تخصیص بخشی از محصولات میدان و یا عواید آن بر پایه قیمت روز فروش محصول، پذیرش ریسک عدم دستیابی به اهداف، غیرتجاری بودن میدان و غیرکافی بودن محصولات برای استهلاك تعهدات مالی توسط سرمایه‌گذار. حال با تأمل باید الگوی مشارکت در تولید را کاملاً هماهنگ با اصول فوق دانست؛ چراکه این قراردادها اصل حاکمیت کشور میزبان بر منابع نفتی را مورد شناسایی قرار می‌دهند و در امور مالی، بخش دولتی نه‌تنها تضمینی بابت بازگشت تعهدات نمی‌نماید بلکه همه‌گونه ریسک را سرمایه‌گذار می‌پذیرد و در قبال آن صرفاً در صورت تجاری بودن میدان، هزینه‌ها و حق‌الزحمه‌اش را از طریق اخذ بخشی از محصولات میدان دریافت می‌کند.

با وجود آنکه استدلال‌های فوق به لحاظ نظریه قابل پذیرش است اما قانون‌گذار در برنامه پنجم توسعه کشور مصوب ۱۳۸۹، سیاست مبهمی از انتخاب الگوی قراردادی را اتخاذ نموده است. قانون‌گذار در بند الف ماده ۱۲۵، به وزارت نفت اجازه داده تا پروانه اکتشاف، تولید و توسعه را تحت سه شیوه صادر نماید که از آن میان، شیوه اول و سوم به انتخاب الگوی قراردادی اشاره دارند. در شیوه اول وزارت نفت مجاز شده تا با ارائه پیشنهاد به شورای اقتصاد و تصویب این شورا، از انواع روش‌های قراردادی در دوران

اکتشاف، توسعه و تولید استفاده نماید. با پیش‌بینی شیوه فوق به‌کارگیری قرارداد مشارکت در تولید صرفاً به لحاظ نظریه امکان‌پذیر به نظر می‌رسد، اما به لحاظ عملی تاکنون وزارت نفت پیشنهادی به شورای اقتصاد ارسال نکرده تا مجوزی برای انعقاد این‌گونه قراردادها صادر شود. با عدم اجرایی شدن شیوه اول نوبت به شیوه دوم می‌رسد که همان استفاده از الگوی بیع متقابل با رعایت اصول و شرایط مذکور در برنامه چهارم است که در واقع وزارت نفت را از اعمال هرگونه نوآوری بازمی‌دارد. در گام دوم قانون‌گذار در ماده ۱۲۶ نیز به تعیین الگوی قراردادی پرداخته است. این ماده سعی در افزایش کارایی و توانمندی اکتشاف هرچه بیشتر منابع نفتی در میادین دریایی و مشترک با همسایگان دارد. در این راستا به وزارت نفت اجازه داده شده تا با شرایطی از جمله، خطرپذیری طرف قرارداد، تصویب شورای اقتصاد، مبادله موافقت‌نامه با معاونت و برگزاری مناقصه قراردادهای بیع متقابل توأم با اکتشاف و توسعه منعقد نماید و بازپرداخت هزینه‌ها نیز از محل درآمد حاصل از فروش محصولات تولیدی همان میدان خواهد بود. به‌بیان‌دیگر، رجوع به شیوه سنتی و انحصاری بیع متقابل به‌عنوان الگوی قراردادی منتخب تعیین شده است. به نظر نگارنده، قانون‌گذار به اهداف خود دست نمی‌یابد، چراکه سرمایه‌گذاران واجد فناوری برتر، حاضر نمی‌شوند ریسک قابل توجه میادین مشترک دریایی را در قبال مفاد مالی قرارداد بیع متقابل همچون حق‌الزحمه ثابت و عدم اخذ سهمی از نفت تولیدی میدان بپذیرند. از این رو به نظر می‌رسد برنامه پنجم توسعه با رویکردی متناقض با برنامه چهارم، سردرگمی مضاعفی را نسبت به پذیرش قراردادهای مشارکت در تولید به وجود آورده و به‌کارگیری هرگونه الگوی قراردادی به‌جز بیع متقابل را طرد کرده است. در واقع مشخص نیست قانون‌گذار به چه سبب از رویکرد خود در برنامه چهارم توسعه عدول کرده است و چرا الگوی قراردادی که واجد کلیه اصول مذکور در برنامه چهارم باشد، باید کنار گذاشته شود.

۳-۶. قانون اصلاح قانون نفت ۱۳۶۶ مصوب ۱۳۹۰

قانون‌گذار در سال ۱۳۹۰ قانون نفت ۱۳۶۶ را مورد اصلاح قرار داد. این قانون همانند قانون ۱۳۶۶ به تعریف اصطلاحات مبنایی صنعت نفت می‌پردازد. حسب تعریف

اصطلاح «منابع نفتی» در بند ۳ ماده ۱ آن، «هر یک از منابع و یا مخازن زیرزمینی و روزمینی در تقسیمات داخل سرزمینی که احتمال وجود نفت در آن باشد را منابع نفتی گویند». از عبارت فوق به دست می‌آید، نفت تولیدی جزء منابع نفتی محسوب نمی‌شود و می‌توان آن را تحت عنوان کالای تجاری به شرکت‌های خارجی منتقل نمود، یعنی دقیقاً همان نحوه انتقال مالکیتی که در قراردادهای مشارکت در تولید رخ می‌دهد. این قانون انتخاب الگوی قراردادی را مسکوت گذارده است، چراکه ماده ۲ آن کلیه مسائل مربوط به اعمال حاکمیت و مالکیت عمومی بر منابع نفتی را به نمایندگی از حکومت اسلامی بر عهده وزارت نفت قرار داده است؛ بنابراین باید تجویز یا عدم تجویز بهره‌گیری از سایر الگوهای قراردادی را در قانون وزارت نفت جستجو کرد. تنها نکته بسیار کلیدی قانون سال ۱۳۹۰، لغو قانون نفت ۱۳۵۳ می‌باشد که در اثر آن تنها مانع قانونی به‌کارگیری قراردادهای مشارکت در تولید برداشته شد.

۳-۷. قانون وزارت نفت ۱۳۹۱

قانون وزارت نفت، وظایف و اختیارات وزارت نفت را تحت عناوین امور حاکمیتی و سیاست‌گذاری، نظارتی، اجرایی، سرمایه‌گذاری و تأمین منابع مالی، امور انسانی، علمی و فناوری و امور بین‌الملل بیان می‌نماید.

بند (۳/ت) با عنوان «امور سرمایه‌گذاری و تأمین منابع مالی» یکی از وظایف و اختیارات وزارت نفت را چنین بیان می‌دارد؛ «جذب و هدایت سرمایه‌های داخلی و خارجی به منظور توسعه میادین هیدروکربوری با اولویت میادین مشترک از طریق طراحی الگوهای جدید قراردادی از جمله مشارکت با سرمایه‌گذاران و پیمانکاران داخلی و خارجی بدون انتقال مالکیت نفت و گاز موجود در مخازن و با رعایت موازین تولید صیانتی شده».

قانون‌گذار در بند فوق، امکان به‌کارگیری قرارداد مشارکت در تولید را پیش‌بینی نموده است، چراکه سرمایه‌گذار در قرارداد مشارکت در تولید مالکیتی نسبت به نفت در مخزن ندارد و به سبب حضورش در مرحله تولید و اخذ سهمی از نفت تولیدی، انگیزه

قابل توجهی نسبت به به‌کارگیری فناوری پیشرفته جهت افزایش طول عمر مخزن دارد که لازمه آن تولید صیانتی از میدان می‌باشد.

قانون فوق به‌کارگیری سایر الگوهای قراردادی از جمله مشارکت در تولید را پذیرفته اما در مقابل قانون برنامه پنجم توسعه کشور صرفاً استفاده از بیع متقابل را مجاز شمرده است. در تعارض بین این دو قانون، به لحاظ حقوقی باید قانون وزارت نفت را حاکم شمرد، چراکه این قانون به جهت خاص و موخرالتصویب بودنش، بر قانون برنامه پنجم حاکم است و آن را تا حدود مغایرت کنار می‌نهد.

پرسش نهایی در خصوص ملزومات انعقاد قرارداد مشارکت در تولید مطرح است، آیا با تصویب قانون وزارت نفت ملزومات انعقاد قرارداد مشارکت در تولید فراهم شده یا صرفاً بیانگر نوعی تجویز در به‌کارگیری است. پاسخ را باید در تحولات قانون‌گذاری جستجو نمود با این توضیح که در زمان حاکمیت قانون نفت ۱۳۳۶ انعقاد هرگونه قرارداد مشارکت در تولید با هر نحوه توزیع عایدات، شرکت ملی نفت را با اتهام زیان‌دهی، عدم رعایت مصلحت و پرسش مجلس روبه‌رو نمی‌کرد؛ چراکه قرارداد باید پیش از لازم‌الاجرا شدن به تصویب مجلس می‌رسید،^{۵۲} لیکن از سال ۱۳۵۳ به بعد شرط تصویب قوه مقننه برداشته شد و مطابق ماده ۱۵ قانون وزارت نفت، صرفاً نسخه‌ای از قرارداد لازم‌الاجرا شده را جهت اطلاع به مجلس تسلیم می‌نمایند. حال از آنجاکه چارچوب قانونی در خصوص نحوه توزیع نفت تولیدی وجود ندارد که وزارت نفت بتواند به آن رجوع و استناد کند، به همین جهت در حال حاضر انعقاد هرگونه قرارداد مشارکت در تولید می‌تواند وزارت نفت را با اتهامات زیان‌دهی و فساد اقتصادی روبه‌رو کند؛ بنابراین قانون وزارت نفت صرفاً بیانگر نوعی تجویز به‌کارگیری است و ملزومات اجرایی نمودن الگوی مشارکت در تولید را باید با تصویب قانون دیگری مهیا نمود و یا در هر مورد پیش از انعقاد قرارداد، نحوه توزیع نفت تولیدی و سایر مفاد مالی آن به تصویب شورای اقتصاد برسد.

جمع‌بندی

در قراردادهای مشارکت در تولید، سرمایه‌گذار خارجی نه‌تنها مالک هیچ سهمی از نفت در مخزن نمی‌باشد، بلکه تولیدات میدان نیز در مالکیت دارنده حقوق معدنی یعنی بخش دولتی قرار می‌گیرد. الگوی نظارت و مدیریت بر عملیات در این قراردادها به‌گونه‌ای طراحی شده تا بخش دولتی از نحوه اجرای پروژه، میزان هزینه واقعی و انتقال دانش فنی مطلع گردد و سرمایه‌گذار خارجی نیز با امنیت بیشتری نسبت به اجرای عملیات اقدام نماید. علاوه بر این‌ها، تقدم نیاز بازار داخلی کشور میزبان بر هر سهم از تولیدات، از جمله مصادیق دیگر در جهت به رسمیت شناختن اصل حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی می‌باشد.

رکن مالی این الگوی قراردادی می‌تواند در زمان افزایش هزینه‌ها و کاهش قیمت نفت، سهم حداقلی از نفت تولیدی را برای طرفین تضمین نماید و بالعکس در دوران رونق بازار نفت، عایدات ناشی از افزایش قیمت‌ها را منصفانه توزیع کند. در یک جمله این قراردادها از چنان انعطاف‌پذیری برخوردارند که می‌توانند در تمام اوضاع و احوال اقتصادی و زمین‌شناسی، منافع مورد انتظار طرفین را تأمین نمایند.

بررسی در نظام حقوق نفت و گاز ایران حاکی از آن است که هرچند این نظام از شفافیت و انسجام کافی برخوردار نیست اما در جهت اعمال الگوی مشارکت در تولید، نه‌تنها این قراردادها حاکمیت ایران بر منابع نفتی و اصول قانون اساسی را به رسمیت می‌شمارند، بلکه تجویز به‌کارگیری آن در قوانینی همچون قانون نفت خزر، قانون برنامه چهارم توسعه و قانون وزارت نفت ۱۳۹۱ نیز مشاهده می‌شود. قوانین مذکور صرفاً بیانگر نوعی تجویز در به‌کارگیری هستند و ملزومات اجرایی نمودن الگوی مشارکت در تولید را باید با تصویب قانون دیگری مهیا نمود.

در نهایت پیشنهاد می‌گردد، قانون‌گذار ایران ابتدا با بهره‌گیری از تجربیات کشورهای همچون اندونزی، روسیه و آذربایجان قانون خاص مشارکت در تولید را در قالب سیستم منعطف^{۵۳} وضع کند. به این نحو که اصول نحوه توزیع نفت تولیدی را بیان نموده و در مقابل به طرفین فرصت دهد تا در صورت تغییر اوضاع و احوال،

قرارداد را تعدیل و اصلاح نمایند، سپس وزارت نفت آن را در میداین مشترک و پروژه‌های پرهزینه و مخاطره‌آمیزی همچون اکتشاف در دریای خزر به کار گیرد.

یادداشت‌ها

1. Petroleum Foreign Investment

2. Production Sharing contract

۳. عده‌ای قائل‌اند اولین بار در قرارداد کنسرسیوم بین شرکت ملی نفت ایران و کنسرسیوم متشکل از هفت شرکت نفتی بکار رفته است. در مقابل، برخی دیگر جای پای این قراردادها را ابتداءً در «قانون معادن هند شرقی-هلند» (قانون مذکور در سال ۱۸۹۹ تصویب و سپس در ۱۹۱۹ اصلاح شد) مشاهده نموده‌اند و بعضی هم معتقدند در ۱۹۵۰ بولیوی آن را به کار گرفت.

۴. مانند شرکت ملی نفت یا وزارت نفت

5. Host Country

6. Contractor

۷. اگر قرارداد مشارکت در تولید با نظام امتیازی ترکیب شده باشد یا مبنای اختیارات بخش دولتی دارا بودن امتیاز انحصاری باشد در این صورت باید وسعت، مکان و دوران قراردادی کاملاً منطبق با مناطق تحت پوشش امتیازنامه باشد.

۸. «In Kind»، به این معنی که سهمی از خود نفت تولیدی میدان میان طرفین توزیع می‌شود نه عایدات حاصل از فروش آن.

۹. «Delivery Point»؛ معمولاً نقطه صادرات یا فوب می‌باشد.

10. Agreement on the Joint Development and Production Sharing for the AZERI and Sharing Field and the Deep Water Portion of the Gunashli Field in the Azerbaijan Sector of the Caspian sea (2003), www.BP.com.

۱۱. گهر، ۱۳۸۱، ص ۲۴۰ و مبصر، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴.

12. Oil In Place

13. Pure Service Contract

14. Technical Assistance Agreements

۱۵. در این قراردادها شرکت نفتی خارجی صرفاً به ارائه خدمات فنی عملیاتی می‌پردازد و در قبال آن مستحق دریافت حق‌الزحمه می‌باشد، حال چه در عملیات موفق شود یا نشود (Yinka, 1997, p.64).

16. Management Committee

17. Domestic Market Obligation

۱۸. شرط مذکور غیر از حالت اضطراری و حیاتی است که گاهی کشورها با آن مواجه می‌شوند. در مواردی همچون جنگ، حوادث غیرقابل پیش‌بینی و کاهش چشم‌گیر تولید نفت (همانند کاهش ۳۰ درصدی تولید نفت روسیه در ۱۹۷۸)، نیاز بازار داخلی دولت میزبان به نفت چنان افزایش می‌یابد که به بهانه همین اوضاع و احوال همه نفت تولیدی میدان را از پیمانکار خریداری می‌نماید (Onorato, 1995, p.54).

۱۹. همین موضوع مشکل عمده پیمانکاران خارجی در نسل اول قراردادهای پرو بود. در آن زمان پیمانکاران بر اساس ارزیابی‌های زمین‌شناسی، اکتشاف نفت در برخی چاه‌ها را غیرممکن دانستند؛ با این‌همه بخش دولتی بر حفاری برخی چاه‌ها اصرار می‌ورزید (Taverne, 1996a, p.175).

۲۰. در قراردادهای مشارکت در تولید کشورهایی همچون چین، عراق، مصر، سوریه، فیلیپین و هند امکان به عهده گرفتن تأمین مالی و ریسک‌ها توسط بخش دولتی در موارد فوق آمده است.

21. Production Sharing Methods

۲۲. مبلغی معین و غیرقابل بازیافت است که سرمایه‌گذار در زمان امضاء قرارداد یا اکتشاف تجاری به کشور میزبان می‌پردازد.

23. Royalty

۲۴. آنگولا در میادین دریایی بهره مالکانه اخذ می‌نماید (Bindemann, 1999, p.70).

25. Tranch

۲۶. کشورهایمانند تایلند، نروژ و هند از این شیوه بهره می‌برند (Yinka, 1997, pp.82-84).

۲۷. قراردادهای مشارکت در تولید پرو از این شیوه بهره می‌برند (Taverne, 1996a, p.176).

28. Tax Oil-Petroleum Taxation

۱۹۷۶-۱۹۶۶. ۲۹

30. Home State

۱۹۸۷-۱۹۷۶. ۳۱

32. Cost Oil- Cost Recovery

33. Recoverable Costs

34. Non-Recoverable Costs

۳۵. پرداخت پاداش‌ها، بهره مالکانه و مالیات‌ها جزء هزینه‌های غیرقابل بازیافت‌اند و هرگونه هزینه‌های غیرقابل بازیافت جهت محاسبه مالیات بر درآمد پیمانکار مستهلک می‌شوند.

36. Petronas

37. Ceiling

38. Profit Oil

39. cumulative petroleum

۴۰. کشورهایی نظیر توباگو، لیبی، نیجریه جهت توزیع نفت منفعتی از همین شیوه بهره می‌بردند (Taverne, 1996a).

۴۱. طبق این قانون مشارکت با خارجی‌ان می‌توانست به دو صورت انجام شود؛ اول تشکیل یک شرکت ایرانی مستقل که سهام آن به صورت ۵۰-۵۰ متعلق به طرف خارجی و ایرانی بود (شرکت عامل) و دوم به صورت مشارکت مدنی ثبت‌نشده (دستگاه مختلط) که منطقه نفتی موضوع قرارداد در اختیار آن قرار می‌گرفت.

۴۲. در طول دهه ۱۳۴۰، چند فقره قرارداد مشارکت ۵۰-۵۰ با شرکت‌های خارجی منعقد گردید؛ قرارداد با آجیپ ایتالیا و فیلپس پترولیوم آمریکا (مشارکت یمیکو) و قرارداد مشارکت با پترول فرانسه و اکتین فرانس (مشارکت لاپکو) از آن جمله هستند.

۴۳. ماده واحده: «شرکت‌های خارجی که در کشور محل ثبت خود شرکت قانونی شناخته می‌شوند، مشروط به عمل متقابل از سوی کشور متبوع، می‌توانند در زمینه‌هایی که توسط

دولت جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌شود در چارچوب قوانین و مقررات کشور به ثبت شعبه یا نمایندگی خود اقدام کنند» (www.dotic.ir).
۴۴. مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۱۳ هیئت وزیران

45. Wellhead

46. www.dotic.ir

۴۷. «ماده ۲۷- نفت تولیدشده از مناطق دریایی ایران در حکم نفتی خواهد بود که از داخل سرزمین ایران تولید شده باشد. مقررات قانون ایران نسبت به کلیه تأسیساتی که در مناطق دریایی مزبور ایجاد شود جاری خواهد بود».

۴۸. مصوب ۱۳۶۹- ماده ۲۹ بند (ی)

۴۹. مصوب ۱۳۷۲- تبصره ۲۲ بندهای (و-ی).

۵۰. مصوب ۱۳۷۹- ماده ۸۵ بند (ه)

۵۱. مصوب ۱۳۸۴- www.dotic.ir

۵۲. ماده ۲ قانون نفت ۱۳۳۶

53. Flexible System

کتابنامه

- امانی، مسعود (۱۳۸۹)، حقوق قراردادهای بین‌المللی نفت، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- السنهوری، عبدالرازق القاها (۱۹۸۴ق)، مصادر الحق فی الفقه الاسلامی دراسه مقارنه بالفقه الغربی، بیروت: دار احیا التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، جلد اول.
- شیروی، عبدالحسین (۱۳۸۹)، حقوق تجارت بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- فرشادگهر، ناصر (۱۳۸۱)، سیری در قراردادهای نفتی ایران، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی.
- گروه نویسندگان (۱۳۷۹)، کالبدشکافی سرمایه‌گذاری‌های صنعت نفت (قراردادهای بیع متقابل)، تهران: نشر کویر.
- مبصر، داریوش و دیگران (۱۳۸۱)، موج دوم؛ چالش‌های توسعه در صنعت نفت ایران، تهران: نشر کویر.
- محبی، محسن (۱۳۸۶)، مباحثی از حقوق نفت و گاز در پرتو رویه دآوری بین‌المللی، تهران: شهر دانش.

موحد، محمدعلی (۱۳۵۷)، نفت ما و مسائل حقوقی آن، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

Agreement on the Joint Development and Production Sharing for the AZERI and Sharing Field and the Deep Water Portion of the Gunashli Field in the Azerbaijan Sector of the Caspian Sea (2003), www.BP.com. (Accessed March, 20, 2012).

Bindemann, Kirsten (1999), "Production Sharing Agreement an Economic Analysis", *Oxford Institute for Energy Studies*, www.oxfordenergy.org, (accessed March,20,2012).

Blinn, Keith w. (1986), *International petroleum Exploration Exploitation Agreement*, New York: The Barrows Company INC.

James Crawford, Bishop and Reisman (2005), *Foreign Investment Dispute, Cases, Materials and commentary*, London: Kluwer Law.

Machmud, T. N. (1992), "The Production Sharing Contract In Indonesia", "LAWASIA" Kuala Lumpur, Malaysia.

Id. (1994), *International Oil and Gas Investment: Moving East Ward?* Chapter 7, Edited By Thomas Wald, Graham Trot man.

Oman, Charles (1989), "New Forms of Investment in Developing Country Industries", Mining, Petro Chemicals, Automobiles, Textiles, Food.

Omorgbe, Yinka (1997), *Oil and Gas Industry, Exploration and Production Agreement*, Math house Press LTD.

Sulaimanov, Ruslan (2011), *Balancing State and Investor Interests in International Petroleum: Comparison of Legislations in Kazakhstan and Other Central Asian Countries*, Central European University, www.etd.ceu.hu/2011. (accessed, March, 20, 2012)

Taverne, Bernard (1996a), *Co-operative Agreements in the Extractive Petroleum Industry*, London: Kluwer Law.

Id. (1996b), *Prduction Sharing Agreements in Principle and in Practice, Upstream Oil and Gas Agreement, with Precedent*, London: Sweetand Maxwell.